

مدرک، دانش و بحران استقلال فکری

امروز با دوستی گفتگو می‌کردم که از نظر تحصیلات دانشگاهی و دانش تخصصی در سطحی بسیار بالا قرار دارد؛ انسانی دقیق، موفق و صاحب صلاحیت در حوزه حرفه‌ای خود. اما هرچه گفتگو از مسائل تخصصی فاصله گرفت و به سیاست، استقلال، منافع ملی و نسبت ایران با قدرت‌های خارجی نزدیک شد، فاصله‌ای عجیب میان دانش حرفه‌ای و بلوغ سیاسی آشکارتر شد. گفتگو که تمام شد، نزدیک به یک ساعت همچنان به سخنانش فکر می‌کردم؛ نه به‌خاطر اختلاف نظر، که امری طبیعی و حتی ضروری است، بلکه به‌خاطر نوعی خودباختگی پنهان که خود را در لباس واقع‌گرایی نشان می‌داد: این تصور که چون آمریکا و اسرائیل از قدرت نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی بالایی برخوردارند، پس ما ایرانیان باید در همان محدوده تخصصی خود کار کنیم و در مسائل کلان، عملاً به تشخیص و اراده آنان اعتماد کنیم. در این نگاه، قدرت خارجی فقط شریک یا متحد نیست؛ بتدریج به مرجع تشخیص بدل می‌شود و انسان بی‌آنکه متوجه باشد، میان «شناخت قدرت» و «واگذاری اختیار به قدرت» مرز را از دست می‌دهد.

همین تجربه پرسشی قدیمی اما اساسی را دوباره برابم زنده کرد: چگونه ممکن است انسانی در یک حوزه علمی تا این اندازه پیچیده بیندیشد، اما در سیاست به ساده‌ترین صورت‌های وابستگی تن بدهد؟ چگونه ممکن است کسی در حرفه خود هیچ فرضیه‌ای را بدون دلیل نپذیرد، اما در عرصه عمومی از قدرت خارجی تصویری بسازد که گویی عقل، اراده و آینده ما باید در برابر آن عقب‌نشینی کند؟ پاسخ شاید در تمایزی نهفته باشد که اغلب فراموش می‌کنیم: دانش تخصصی، همان بلوغ فکری نیست.

دانش، انسان را در یک حوزه توانمند می‌کند؛ بلوغ، نسبت انسان را با حقیقت، قدرت و مسئولیت تغییر می‌دهد. ممکن است کسی جراح برجسته‌ای باشد و بدن انسان را با دقتی حیرت‌انگیز بشناسد، اما سیاست را در قالب دوگانه‌های ساده «قدرت بزرگ و ملت کوچک» بفهمد. ممکن است مهندسی ممتاز باشد و پیچیده‌ترین سیستم‌ها را تحلیل کند، اما در برابر تبلیغات سیاسی یا جذب یک ابرقدرت، استقلال داوری خود را از دست بدهد. ممکن است استاد دانشگاه باشد، اما در مسئله ملی هنوز در جست‌وجوی «قیم» بماند. مدرک می‌تواند نشان دهد انسان چیزی را آموخته است؛ اما تضمین نمی‌کند که یاد گرفته باشد خودش فکر کند. و شاید مشکل دقیقاً از همین‌جا آغاز شود.

ما گاهی میان «داشتن اطلاعات» و «داشتن آگاهی» تفاوتی نمی‌گذاریم. اطلاعات می‌گوید آمریکا ابرقدرت است، اسرائیل توان نظامی و اطلاعاتی بالایی دارد، اروپا در ساختار اقتصادی و سیاسی جهان جایگاهی مهم دارد. اینها واقعیت‌اند. اما آگاهی سیاسی یک گام جلوتر می‌رود و می‌پرسد: از این واقعیت چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ آیا قدرت بیشتر به معنای حق بیشتر برای تصمیم‌گیری درباره سرنوشت دیگران است؟ آیا چون کشوری قدرتمند است، پس اراده ما باید تابع او شود؟ آیا واقع‌گرایی یعنی پذیرفتن محدودیت‌ها، یا پذیرفتن فرودستی؟ این دو یکی نیستند. شناخت قدرت، واقع‌گرایی است؛ تسلیم در برابر قدرت، واقع‌گرایی نیست.

ملت بالغ می‌داند قدرت‌ها وجود دارند، منافع دارند و در برابر آنان نمی‌توان با خیال‌پردازی رفتار کرد؛ اما در همان حال می‌داند که استقلال دقیقاً از جایی آغاز می‌شود که قدرت خارجی را بشناسد بی‌آنکه حق تصمیم نهایی را به او واگذار کند. استقلال به معنای انکار آمریکا یا اسرائیل نیست؛ به معنای انکار حق قیمومیت آنان بر آینده ایران است.

مشکل هنگامی جدی‌تر می‌شود که وابستگی از سطح سیاست خارجی عبور کند و به ساختار روانی انسان برسد. انسان خودباخته فقط از قدرت بیرونی نمی‌ترسد؛ نوعی آرامش نیز در تسلیم به آن پیدا می‌کند. تصمیم‌گیری دشوار است، زیرا مسئولیت می‌آورد. اگر خودت تصمیم‌گیری و شکست بخوری، باید پاسخگو باشی؛ اما اگر اختیار را به دیگری بسپاری، مسئولیت نیز سبکتر می‌شود. شاید به همین دلیل است که وابستگی در برخی مواقع از نظر روانی جذاب است: دیگری می‌داند، دیگری تصمیم می‌گیرد، دیگری مسئول است و من فقط اجرا می‌کنم. در این معنا، استعمار همیشه با سرباز، پرچم یا اشغال خاک آغاز نمی‌شود؛ گاهی خیلی پیش‌تر آغاز شده است، در لحظه‌ای که انسان باور می‌کند دیگری بهتر از او حق دارد برای او تصمیم بگیرد. این همان چیزی است که می‌توان آن را «وابستگی ذهنی» نامید.

وابستگی ذهنی زمانی است که قدرت بیرونی پیش از تسلط بر سیاست، بر تصور ما از خودمان مسلط شده باشد. آن‌وقت دیگر لازم نیست کسی دائماً فرمان بدهد؛ ما خودمان محدودهٔ مشروعیت او را گسترش می‌دهیم. ابتدا می‌گوییم «آمریکا قدرتمند است»، سپس «آمریکا بهتر می‌داند»، بعد «بدون آمریکا کاری از ما ساخته نیست» و سرانجام شاید به این نتیجه برسیم که «ما فقط باید آنچه را او می‌گوید اجرا کنیم». فاصلهٔ میان این چهار جمله شاید کوتاه به نظر برسد، اما فاصلهٔ میان استقلال و قیمومیت است.

و این یکی از مصیبت‌های جدی بخشی از فضای سیاسی ایرانیان خارج از کشور است؛ نه به این معنا که همه چنین‌اند، بلکه به این معنا که این نوع خودکمیابی سیاسی آن‌قدر دیده می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. برخی چنان از قدرت آمریکا و اسرائیل سخن می‌گویند که گویی این دو نه دولت‌هایی با منافع خاص خود، بلکه مراجع طبیعی تشخیص خیر و شر برای ایران‌اند. در چنین نگاهی، «قدرت» بتدریج با «حق» اشتباه گرفته می‌شود. اما قدرت، حق تولید نمی‌کند. اینکه کشوری قادر است کاری انجام دهد، به این معنا نیست که حق دارد آن را انجام دهد؛ همان‌گونه که ضعف یک ملت نیز حق تصمیم‌گیری دربارهٔ سرنوشت او را از بین نمی‌برد.

اینجاست که مفهوم «اعتماد به نفس ملی» اهمیت پیدا می‌کند. اعتماد به نفس ملی به معنای غرور کور، خود بزرگبینی یا انکار ضعف‌های ایران نیست. برعکس، جامعهٔ بالغ ضعف‌های خود را می‌بیند، شکست‌هایش را می‌پذیرد، از عقب‌ماندگی‌هایش شرم پنهان نمی‌سازد و از نقد خود فرار نمی‌کند؛ اما در همان حال اجازه نمی‌دهد شناخت ضعف به تحقیر خویش تبدیل شود. فاصلهٔ باریکی میان واقع‌بینی و خودتحقیری وجود دارد. واقع‌بینی می‌گوید: ما ضعف داریم و باید آن را جبران کنیم. خودتحقیری می‌گوید: چون ضعف داریم، پس دیگری باید برای ما تصمیم بگیرد. اولی آغاز بلوغ است؛ دومی آغاز وابستگی.

شاید مسئلهٔ اصلی امروز ایران نیز همین باشد: ما یا به خودشیفتگی تاریخی پناه می‌بریم یا به خودکمیابی سیاسی. گاهی ایران را مرکز جهان تصور می‌کنیم و گاهی چنان از خود ناامید می‌شویم که تنها راه نجات را در دست قدرتی خارجی می‌بینیم. هر دو نگاه از یک ریشه می‌آیند: ناتوانی در دیدن خود آن‌گونه که هستیم. جامعهٔ بالغ نه خود را افسانه می‌کند و نه تحقیر. خود را می‌شناسد.

می‌داند چه دارد، چه ندارد، از چه باید بیاموزد و کجا باید مقاومت کند. با جهان همکاری می‌کند، اما خود را به جهان واگذار نمی‌کند. از آمریکا فناوری، سرمایه، علم و تجربه می‌گیرد، اما اختیار سیاسی خود را تحویل نمی‌دهد. از اسرائیل، اروپا، ژاپن یا هر کشور دیگری می‌تواند بیاموزد، اما آموختن با اطاعت یکی نیست.

این دقیقاً همان تمایزی است که در گفتگوی امروز برایم آزار دهنده بود: اینکه انسان بتواند در حرفه خود تا این حد مستقل و توانا باشد، اما وقتی مسئله ملت و سیاست پیش می‌آید، ناگهان نقش خود را به «اجراکننده» تقلیل دهد. اگر قرار باشد ایرانی فقط اجرا کند، پس چه کسی باید تصمیم بگیرد؟ اگر پاسخ و اشنگتن یا تل‌آویو باشد، آنچه ساخته‌ایم شاید یک ایران جدید باشد، اما هنوز یک ایران مستقل نیست. **آزادی فقط تغییر حکومت نیست؛ آزادی یعنی بازپس گرفتن حق تصمیم‌گیری.**

ممکن است حکومتی سرنگون شود، اما ذهن وابسته باقی بماند. ممکن است پرچم عوض شود، اما نیاز به قیم پابرجا بماند. ممکن است از یک ایدئولوژی عبور کنیم، اما بلافاصله به اطاعت از قدرتی دیگر پناه ببریم. در چنین حالتی، شکل وابستگی تغییر کرده، اما منطق آن زنده است. شاید به همین دلیل است که استقلال پیش از آنکه یک وضعیت حقوقی باشد، یک بلوغ روانی است. استقلال یعنی بتوانی از دیگری کمک‌گیری بدون اینکه خودت را کوچک ببینی؛ بتوانی قدرتت را بپذیری بدون اینکه حق فرمان دادن به خودت را به او بدهی؛ بتوانی دوستش باشی بدون اینکه شاگرد مطیعش شوی.

ایران به جهان نیاز دارد و جهان نیز، در شکل‌های مختلف، به ایران. هیچ آینده عقلانی برای ایران در انزوا ساخته نمی‌شود. اما رابطه سالم با جهان زمانی ممکن است که خود را به عنوان **فاعل** ببینیم، نه موضوع تصمیم دیگران. این شاید مهم‌ترین پرسش سیاسی ما باشد: آیا می‌خواهیم شریک جهان باشیم یا تابع آن؟ شریک مذاکره می‌کند. تابع دستور می‌گیرد. شریک ممکن است توافق کند یا مخالفت. تابع فقط محدوده مجاز حرکت خود را می‌پرسد. و ملتی که به تابع تبدیل شود، حتی اگر از بهترین دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل شده باشد، هنوز از نظر سیاسی بالغ نشده است. شاید در نهایت تفاوت میان دانش و بلوغ همین باشد: دانش به انسان می‌آموزد چگونه جهان را بشناسد؛ بلوغ به او می‌آموزد در برابر جهان چگونه **بایستد**.

از همین رو، مشکل اصلی ما کمبود مدرک نیست. ایرانیان در دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، آزمایشگاه‌ها و شرکت‌های بزرگ جهان فراوان‌اند. مسئله دشوارتر این است که آیا این موفقیت فردی توانسته به خودآگاهی جمعی و استقلال فکری تبدیل شود یا نه. اگر پاسخ همیشه مثبت نیست، باید به جای افزایش مدرک، درباره نوع دیگری از آموزش فکر کنیم: آموزش مسئولیت، تاریخ، قدرت، آزادی و استقلال. زیرا هیچ جامعه‌ای فقط با متخصصان آزاد نمی‌شود. به انسان‌هایی نیاز دارد که علاوه بر تخصص، **صاحب اراده باشند**. و شاید جمله نهایی همین باشد: **آن روزی که ایرانی قدرت دیگران را بشناسد، اما برای ایستادن به اجازه آنان نیاز نداشته باشد، استقلال نه فقط در مرزهای کشور، بلکه در ذهن او آغاز شده است.**

مهدی روسفید- برلن

29.08.2026